

نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی بر اساس نظریهٔ اریک فروم

حسین رزی‌فام^۱، دکتر علی دهقان^۲

چکیده

ادبیات، حاصل روان ناخودآگاه فردی و جمعی است که به‌وسیلهٔ روان خودآگاه فردی و اجتماعی (قراردادهای فرهنگی) کنترل می‌شود. بنابراین می‌توان با جستجو در اثر ادبی به زوایای روانی فرد و اجتماع دسترسی پیدا کرد. مسألهٔ اساسی پژوهش حاضر این است که نمودهای رشد و تباهی که اریک فروم مطرح کرده است، چگونه می‌تواند در زبان نمادین شعر نمود پیدا کند. بنابراین پرسش، هدف مقاله یافتن نمودهای رشد (عشق به زندگی، عشق به انسان، آزادی از مادر مثالی) و تقابل آن با نمودهای تباهی (عشق به مرگ، خودشیفتگی، بازگشت به زهدان مادر) در دیوان سیمین بهبهانی می‌باشد. روش تحقیق کتابخانه‌ای است که بین ادبیات و روان‌شناسی به بررسی نمادهای شعری پرداخته است. فرد به عنوان شخصیت داستان‌واره‌ها و اجتماع به‌عنوان بستر زندگی فردی، در شعر سیمین نمودهای رشد و تباهی را به نمایش گذاشته‌اند و شاعر به توصیف دقیق آن پرداخته است. این مقاله با روان‌کاوی شعر سیمین بهبهانی و بررسی نماد، مختصات رشد و تباهی متبلور در روان ناخودآگاه فردی و جمعی دیوان وی را برجسته کرده است. کشف نمودهای صور خشونت، میل به برخورداری از حمایت مادر -مادر مثالی یونگ - و میل به آزادی، خودشیفتگی‌های فردی و اجتماعی، در شعر سیمین از یافته‌های این پژوهش می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: نقد روان‌شناختی، اریک فروم، سیمین بهبهانی، نشانه‌های رشد، نشانه‌های تباهی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد تبریز و عضو باشگاه پژوهشگران جوان، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. farhang128@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول) a_dehghan@iaut.ac.ir

مقدمه

با تکیه بر نظریات روان‌شناسی، علاوه بر کشف نماد و رمز، بررسی میزان و نحوه تأثیری که روان ناخودآگاه فردی و جمعی بر نمودهای اجتماعی ادبیات می‌گذارد، در نقد ادبی نوین تأکید می‌شود. علاوه بر آن، ادبیات در اجتماع اثری از خود بجا می‌گذارد، این تأثیر نیز در امتداد روان ناخودآگاه فردی و جمعی قرار دارد. به عنوان مثال ادبیات حماسی با نمادهای خاص خود، می‌تواند جامعه را تهییج کند و ادبیات غنایی، با نمادهای مخصوص خود، جامعه را به آرامش سوق دهد. پس تغییرات اجتماعی از روان ناخودآگاه فردی و جمعی ناشی می‌شود و با راه‌یابی در نمادهای ادبی به اجتماع باز می‌گردد.

از جمله روان‌شناسانی که به نمودهای اجتماعی ادبیات به صورت ویژه توجه کرد، اریک فروم^۱ بود. وی علاوه بر این‌که به زبان ناخودآگاه (در کتاب زبان از دست‌رفته) پرداخت، تأثیرات اجتماعی مشکلات روانی فرد را مطالعه کرد. در مقابل، از جمله شاعران معاصر ادبیات فارسی که به توصیف نسبتاً دقیق رویدادهای اجتماعی پرداخته، سیمین بهبهانی (متولد ۱۳۰۶ هـ.ش) است. او به مشکلات روانی افراد توجه کرده، توصیف تقریباً دقیقی از زوایای شخصیتی و حالات روحی و رفتاری اشخاص به دست داده است.

سیمین بهبهانی اولین شعرهایش را زمانی سرود که اوضاع کشور در سال‌های دهه بیست و بعد از آن نابسامان و آشفته بود. «محرورترین طبقه شهری، جمعیت حاشیه‌ای شامل خدمتکاران، شب‌گردها، کارگران نیمه‌وقت، گدایان و روسپیان و دزدان بود. اینان که از قبل نیز تهی‌دست‌ترین مردم شهرها بودند، با کاهش درآمد روبه‌رو شدند. در دوره رضاخان، زنان از حق رأی برخوردار نشدند و جنبش‌های زنان از خودجوشی و فعالیت و سرزندگی چندانی برخوردار نبود» (حسن‌لی، ۱۳۸۵: ۱۹) در این تحقیق با توجه به دوران سیاسی زندگی سیمین بهبهانی، قسمتی از دیوان

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۶۵
او که مربوط به زمان‌های استبداد، و تغییرات نظام حکومتی ایران می‌باشد، مورد
تأکید و دقت بیشتری قرار گرفته است.

بیان مسأله:

اریک فروم با تغییراتی که در مبانی نظری فروید و یونگ داد، نظریات اجتماعی خود را تدوین کرد. فروم برخلاف فروید که به روان‌کاوی صاحب اثر می‌پرداخت، به سمبل‌های اساطیری توجه نشان می‌داد او روان‌شناسی تأثیر اثر هنری (اساطیری) بر مخاطب را پایه‌گذاری کرد. با این رویکرد، این مؤلفه‌های روانی هستند که بر شعر و در نتیجه بر روان مخاطب تأثیر می‌گذارند و رفتار اجتماعی وی را می‌سازند به عقیده فروم در وجود آدمی، خیر و شر نهفته است. در برابر این تعارض، دو راه حل موجود است و بشر می‌تواند با انتخاب یکی از این دو، یا به آرامش حیوانی بازگردد، یا به آرامش معنوی - الهی و در حقیقت مرتبه ابرنسانی برسد. در این طریق اولین انتخاب مسیر "تباهی" و دومین، راه رشد است. تحقیق حاضر براساس این نظریات، درصدد شناخت نموده‌های رشد و تباهی است و این که رشد و تباهی فردی و اجتماعی چگونه می‌تواند در ادبیات که زبانی نمادین و رمزی دارد و برخاسته از روان بشری و جمعی است، نمایان شود و این‌که این نمودها در شعر سیمین بهبهانی تا چه اندازه و به چه حالتی تأثیر گذاشته است.

پیشینه تحقیق:

در موضوع نقد ادبی و خصوصاً نقد روان‌شناختی، در چند دهه اخیر تألیفاتی پدید آمده است، مانند نقد دکتر شمیسا بر بوف کور (داستان یک روح) و "تحلیلی‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات" اثر دکتر محمد صنعتی و چند کتاب دیگر مانند "روان‌کاوی و ادبیات" اثر خانم حورا یاوری، و "با یونگ و سهروردی" تألیف سیدمحمدعلی بتولی. و با توجه به جذابیت این نوع نقد در میان محققان

مقالات فراوانی با استفاده از نظریات فروید و یونگ و آدلر مشاهده می‌شود مانند نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر نوشته دکتر حسینعلی قبادی. پژوهش پیش‌رو بر نظریه اریک فروم استوار است و تا آن‌جا که تحقیق شد نقد روان‌شناختی براساس نظریه‌های فروم، در ادبیات کلاسیک و معاصر صورت نگرفته است.

بحث و بررسی

اریک فروم اعتقاد دارد که نوزاد از لحظه تولد، به شکلی ناخودآگاه، با نماد مادر، درگیر می‌شود. یعنی از جهتی میل دارد، پس از تولد و رهایی از بطن مادر - که مانند زندانی او را از جهان بیرونی جدا و محدود می‌کند - آزادی کامل را به دست آورد و به دنبال تجربه‌های جدید حرکت کند، استقلال شخصیت خود را حفظ کند و اصطلاحاً روی پای خود بایستد (فروم، ۱۳۱۷: ۱۱۷ به بعد). اما کار به این راحتی نیست، عوامل تهدیدکننده او را می‌ترساند، اگر خود نتوانست با تهدیدات مقابله کند ناچار، تحت حمایت مادر قرار می‌گیرد. این تعارض باعث می‌شود که حرکت رو به تعالی کودک متوقف شود. فروم می‌گوید برای فائق آمدن به ترس و ناراحتی حاصل از تعارض، دو راه پیش‌روی کودک قرار می‌گیرد، یا بایستی رو به تعالی و خیر قدم بردارد یا رو به شر و انحطاط. یعنی او می‌تواند یا آزادی و استقلال خود را از مادر حفظ کند و به معانی والاتر توجه داشته باشد، یا این‌که به مادر و خودش شیفته باشد، خود را تسلیم محض مادر نماید، - به طوری که بخواهد به بطن مادر بازگردد (هم‌بودی زناگونه با مادر) - و استقلال نداشته باشد و به خشونت روی آورد. خشونت‌ی که ترس از عوامل تهدیدکننده بیرونی، منشأ آن است و در حقیقت، فرد خشن، جهت صیانت خود و مادرش (خودشیفته، شیفته مادر نیز هست) اقدام به صف‌آرایی تدافعی و یا حتی تهاجمی می‌نماید.

الف) رشد و تباهی، خیر و شر از منظر اریک فروم

در وجود آدمی، خیر و شر نهفته است^۱ و از آغاز تفکر بشری، منبع آن مورد جستجو بوده است. یعنی انسان‌ها همواره خواستار یافتن سرچشمه خیر و شر بوده‌اند و هستند. به این منظور فیلسوفان دست به دامان عقل منطقی استدلالی زده‌اند و متشرعان، چشم به کتب دینی و قصه‌گویان، وابسته به افسانه‌ها، داشته‌اند.

اریک فروم، شر را جنبه حیوانی، مادی و طبیعی بشر فرض کرده است، که عواملی چون اجتماع و فرهنگ بشری، آزادی، نطق، عقل و شعور، فهم و وهم، وجدان و درک خوبی و بدی، آن را محدود می‌کند. بنابراین از طرفی به ماده وابسته است، از طرفی دیگر، محدودیت‌های عقلی، لازمه زندگی اجتماعی وی است. پس تعارض جدی شکل می‌گیرد که بایستی بتواند میان آن دو راه اصلاح‌شده‌ای برگزیند. به عقیده فروم، در این تعارض و تناقض، دو راه حل موجود است و بشر می‌تواند با انتخاب یکی از این دو، یا به آرامش حیوانی بازگردد، یا به آرامش معنوی، الهی و در حقیقت ابرانسانی برسد. اولین راه وی انتخاب مسیر "تباهی" است. یعنی وجدان و دیگر نموده‌های بشر متعالی را زیر پا گذارد و با قبول این که مجبور به زنده بودن است، مرگ پرست شود. در حقیقت با کمی اختلاف، منطبق با غریزه مرگ و مرحله مقعدی فروید، سادیست گردد (سیاسی، ۱۳۷۴: ۳۲). و از آزار دیگران، جمع‌آوری مادیات، خورد و خواب، جنگ، تعصب، جماع وحشیانه، لذت ببرد. این راه ساده هرچند، آرامشی حیوانی به انسان القا می‌کند، اما، در راستای مرگ و مرگ پرستی است که ناچار به تباهی کشانده خواهد شد.

و یا این که علاوه بر زندگی مسالمت‌آمیز با جنبه مادی انسان، در راه رشد قدم بردارد. یعنی از توده نمودن حریصانه و موش‌گونه اموال، پرهیز کند، بخاطر انسانیت عشق بورزد، تعقل را جانشین تعصب نماید، استقلال خویش و دیگران را به خطر نیندازد و هزاران کار الهی و انسانی دیگری را انجام دهد تا برای او و جامعه‌اش،

زندگی و رشد و آرامش به بار آورد.

- | | |
|---------------------------------|-------------------|
| از نشانه‌های تباهی: | از نشانه‌های رشد: |
| ۱. عشق به مرگ | ۱. عشق به زندگی |
| ۲. نارسیسیم یا خودشیفتگی وخیم | ۲. عشق به انسان |
| ۳. همبودگی زناگونه (مادر مثالی) | ۳. استقلال |

الف - ۱) مرگ پرستی

فروم می‌گوید «شخصی که دارای جهت‌گیری مرگ‌پرست است به وسیله هرآنچه زنده نیست، هرآنچه مرده است، جسد، تباهی و زوال، مدفوع، و کثافت، مجذوب و مسحور می‌گردد، ویژگی وی، گرایش او به زور است، در اساطیر و شعر، مفتون غارها و ژرفای اقیانوس‌ها است، یا به صورت شخص نابینا نمایان می‌شود» (فروم، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۶). در مقابل مرگ‌پرستی، عشق به زندگی، با مشخصه‌های زیبا و معطر می‌درخشد. انسان را به زندگی امیدوار، از جنگ بیزار، به امنیت و آزادی‌های شهروندی و اعتقادی، رهنمون و به عزت نفس تشویق و به اعتلای جامعه دعوت می‌کند. انتقاد از مرگ‌پرستی و عشق به زندگی را در شعر کوتاهی از سیمین بهبهانی، به عنوان مثال، ذکر کرده، از این‌بخش می‌گذریم. اما صور گوناگون خشونت، خودشیفتگی و علقه‌مادر و مادر مثالی را در شعر وی به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

«شکسته‌بال و خونین‌پر، بیر، پیر، کبوتر جان

فضای نیل و وحشت را، بدر، بدر، کبوترجان

ببخش دیوخیوان را، بدانچه مردمی دیدی

ز کافرانه، رنجیدن، حذر، حذر، کبوترجان

به هر نفس ز بیماری، هزار جان به لب داری

مجال مانده را دیگر، مکن هدر، کبوترجان...»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۱۰۱۸)

اریک فروم زمانی که در ابتدای کتاب (دل آدمی) بحث صور گوناگون خشونت را مطرح می‌کند و جایی که به فصل بعدی یعنی توضیح مفاهیم عشق به مرگ و عشق به زندگی می‌پردازد، سخنی در باره علت ارتباط این فصول به همدیگر، بیان نمی‌کند. شاید می‌پنداشت که این ارتباط بسیار واضح‌تر از آن است که نیاز به بحث علمی باشد. او خشونت "ملایم را در خدمت حیات" (فروم، ۱۳۸۷: ۳۳) و مابقی صور آن را در خدمت مرگ پرستی می‌داند. خودشیفتگی و هم‌بودی زناگونه با مادر نیز خشونت به دنبال خواهد داشت. کارن هورنای در این باره می‌گوید: «یکی از خصوصیات مهرطلبی از دست‌دادن استقلال درونی و عاطفی است. این خصوصیت که معلول و حاصل اتکایی بودن اوست با میل به تسلیم‌شدن بستگی و ارتباط خیلی نزدیک دارد. احتیاج اتکایی بودن برای مهرطلب نه تنها بسیار آزاردهنده است بلکه ممکن است فوق‌العاده مضر و مخرب باشد» (هورنای، ۱۳۶۶: ۱۵۵). او سپس می‌افزاید «در بعضی از اشخاص عصبی، اتکای عاطفی و از دست‌دادن استقلال درونی یک ترس واقعی و قابل توجیه ایجاد می‌کند و آن عبارت از این است که می‌ترسند اگر محبوب و حامی آن‌ها محبت و حمایتش را دریغ دارد زندگی‌شان متلاشی و فنا می‌شود» (همان: ۱۵۶) بنابراین برای برخورداری همیشگی از این حمایت خشونت حاصل از اضطراب از ابزار روانی می‌باشد و دیگر این‌که اگر تعرضی به مادر مثالی صورت پذیرد، خشونت، از ابزار دفاعی به شمار می‌رود.

الف - ۲) خشونت، تعریف‌ها و نمودها

الف - ۱-۲) خشونت نمایشی

«این گونه خشونت را می‌توان در صوری که بجای ویران‌گری برای نشان دادن مهارت بکار می‌رود و انگیزه آن نفرت یا میل به تخریب نیست مشاهده کرد. از جنگ‌های نمایشی قبایل ابتدایی گرفته تا هنر شمشیربازی ذن - بودائیسیم. در واقع اغلب در پس منطق آشکار این بازی‌ها می‌توان پرخاش‌گری و میل به تخریب ناآگاهانه را نهفته یافت. اما حتی در این صورت هم، انگیزش اصلی این‌گونه خشونت، نشان دادن مهارت است نه میل به تخریب» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۷). در ادبیات، خشونت نمایشی، در مفاخره‌ها، مناظره‌ها، حماسه‌سرایی‌ها، نمود پیدا می‌کند. در اجتماع نیز می‌توان به تظاهرات خیابانی و بخصوص شعارها، مانورها، رژه‌ها و... اشاره نمود. هدف از خشونت نمایشی، تخریب نیست و تنها به شمردن توانایی‌های وجودی اختصاص می‌یابد. تا دشمن احتمالی، از این مانور نظامی و اجتماعی، سیاسی و حتی ادبی، واهمه کرده، خیال تعرض به مخیله خویش راه ندهد.

بهبهانی در مناظره "درس تاریخ" - درباره نفوذ تاریخی تازیان بر ایران - از زبان پرسش‌گر نوجوان، با اندوه از آن واقعه مؤثر بر ادبیات فارسی، شکوه می‌کند. در مقابل، فردی منطقی، مسن، عاقل و ظاهراً فارغ از احساسات کودکی و جوانی، او را با جواب‌های نمایشی آرام می‌نماید. شیوه پاسخ مادری که یا از این نوع حساسیت‌ها فارغ است و یا احساسش را کنترل و مخفی کرده، نشان‌دهنده خشونت نمایشی حاصل از ناکامی است و استدلال وی در حقیقت جبرانی است یعنی به جای از دست‌داده‌ها، داشته‌ها را متذکر می‌شود و قوم تازی کنونی را محتاج قوم خویش، معرفی می‌کند و در نهایت با رژه‌ای نمادین، به نمایش قدرت ملت خویش پرداخته، شعر را تمام می‌کند:

«گفت: دیدی با زبان پاک ما
کینه‌توزی‌های "آن تازی" چه کرد؟»

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۷۱

دیدید اما در سخن‌سازی چه کرد؟
جلوه را از "نامهٔ تنسر"^۳ گرفت؟
از هزاران "تنسر" دیگر گرفت
رونق "فرش بهارستان" نماند؟
کز سخن گل در "بهارستان" فشانند
آتشی فرهنگ‌سوز انگیختند
دست در دامان ما آویختند
زادگاه گوهرش دریای ماست
آفتابش، بوعلی سینای ماست
سوی دریا آمد و آرام شد
پیش ما نام‌آوران گمنام شد»
(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۴۹۰-۴۸۷)

گفتمش: فردوسی پاکیزه‌رای
گفت: دیدید دست خصم تیره‌رای
گفتم: اما دفتر ما زیب و رنگ
...گفت: دیدید زیر تیغ دشمنان
گفتمش: اما ز جامی یاد کن
...گفت: در بنیان استغنائی ما
گفتم: اما سال‌ها بگذشت و باز
لفظ تازی، گوهری گر عرضه کرد،
در جهان، ماهی اگر تابنده شد،
...آن همه سیلاب‌های خانه‌کن
هر که در سر پخت سودایی ز نام

خشونت نمایشی فوق، ریشه در ناکامی دارد و سؤال و جواب، در حقیقت،
عرض‌انداز و نمایش تسلیحات جنگجوی خیالی است. هدف خشونت نمایشی
تخریب نیست و تنها به دنبال اعادهٔ حیثیت از دست رفته می‌باشد و در مقابله،
ضربتی جبرانی و مانوری استدلالی، حوالهٔ حریف می‌نماید. یا در این شعر:

خنجرم، آبداده از زهرم
کینه‌ام، خشم سرکشم، قهرم
بر دل خصم خیره بنشانم
خرمن جور را بسوزانم»
(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۳۲-۲۹)

«هم‌نفس، هم‌نفس، مشو نزدیک!
اندکی دورتر! که سرتاپا
...خنجرم، خنجرم که تیزی خویش
آشتم، آشتم که آخر کار

و اگر از گروه عدالت‌خواه، فردی کشته یا مجروح شود، واکنش صابراانهٔ

انقلابیون، جالب توجه است:

«نوجوان جان سپرد و مادر او
پدرش اشک غم ز دیده نریخت
همسرش چهره را به پنجه نخست
زان‌که دانسته بود کاین همه رنج
جامه صبر خویش چاک نکرد،
بر سر از درد و رنج، خاک نکرد
ناشکیبا نشد ز دوری دوست
پی آزادی فرشته اوست...»
(همان)

صبر و تحملی که شامل اشک نریختن، حفظ نمودن آرامش ظاهری، گفتن سخنانی که نشان صبر زایدالوصف جهت اثبات قدرت روانی، در مقابل دشمن باشد، خشونت نمایشی است. به عبارتی خود را در واقعه‌یی هولناک، سنگدل نشان دادن، نوعی مانور در مقابل دشمن است. خشونت‌تی که در مقابل دشمن اعمال می‌شود و فقط برای نشان دادن قدرت درونی افراد در جهت صیانت است و نه تخریب. (در آثار اریک فروم، نسبت به این مقوله، مطلبی یافت نشد ولی با تعاریف نظری وی سازگار است). تمامی ادعاهای خشن شعر مذکور، در اثر ناکامی و مشاهده شکنجه قهرمانان مبارز می‌باشد:

«دیدم آن قهرمان که چندین بار
زیر بار شکنجه رفت از هوش...
لیک، آرام و شادمان، جان داد
مهر نگشوده از لب خاموش...»
(همان)

الف - ۲-۲) خشونت واکنشی

«خشونت‌تی است که برای دفاع از زندگی، آزادی، حیثیت، یا مایملک خود یا دیگری بکار می‌رود و ریشه‌اش از ترس آب می‌خورد... در خدمت حیات است نه مرگ و هدف آن صیانت است نه تخریب» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۷) این خشونت، دفاع قومی و مرزی را در برمی‌گیرد که دفاع‌کننده در آن قهرمان ملی خوانده می‌شود و در بسیاری از ادیان خشونت ناشی از دفاع را نه تنها مذموم نمی‌شمرند، بلکه ستودنی می‌دانند و دفاع‌کننده را پیرو راه عدل الهی و جهادگر می‌شمرند و او را در

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۷۳

دنیا و آخرت صاحب پادشاه‌های الهی می‌دانند. در این تعریف فرد، اعمال خشن را با رضایت کامل انجام نمی‌دهد و از اعمال آن برخلاف بیماران سادیست^۴، - که از کشتن، آزار و شکنجه دیگران لذت می‌برند- شادان نیست به عبارت دیگر در راستای صیانت از خانمان و ناموس و دیگر نمادهای مقدس قومی، مجبور به کشتار دفاعی می‌شوند. پس از رؤیت جان دادن دوستان، کینه، تبدیل به نمایش خنجر خشونت و انتقام می‌شود و تا زمانی که ادعاها عملی نشده‌اند، خشونتی نمایشی‌اند و اغلب باعث تسکین ممتحن می‌شود. چنان‌که در شعر "تسکین" سیمین بهبهانی، قهرمان شعر عاشق شکست خورده‌ای است که معشوقش بدو خیانت کرده است. سبب آرامش و تسکین درد وی کینه‌توزی و انتقام‌جویی نمایشی می‌باشد:

«سردی تسکین جان‌فرسای او چون غبار افتاد بر سیمای او
زیر این سردی، به گرمی می‌گداخت اخگری از کینه‌فردای او»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۴۶-۴۴)

در شعر "فرشته آزادی" صحبت از دیوی است که مردمان را با ظلم و تعدی آزرده است. زمانی که کارد به استخوان می‌رسد مردم قیام می‌کنند تا دیو را سرنگون سازند و طعم آزادی را بچشند. در این حین است که خشونت واکنشی در مظلوم شکل می‌گیرد:

«زان ستم‌های سخت طاقت‌سوز خون آزادگان به جوش آمد،
ملتی کینه‌جوی و خشم‌آلود تیغ بگرفت و در خروش آمد
مردمی، بند صبر بگسسته صف کشیدند پیش دشمن خویش
تا سر اهرمن به خاک افتد ای بسا سر جدا شد از تن خویش»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۸۱)

خشونت واکنشی گاهی در پی ناکامی است «رفتار پرخاش‌گرانه را زمانی که آرزو یا نیازی ناکام می‌ماند در جانوران، کودکان و افراد بالغ می‌توانیم دید. این‌گونه

رفتار پرخاش‌گرانه کوششی است - هرچند غالباً بی‌ثمر - برای نیل به هدف دست‌نیافته، از طریق توسل به خشونت. این پرخاش‌گری آشکارا در خدمت حیات است، نه میل به تخریب» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۹). در نمونه‌ای از شعر سیمین بهبهانی؛ کارمندی از رئیس خویش ناسزا می‌شنود و در مقابل همکاران خوار و خفیف می‌شود. انگیزه اعمال خشونت در این مورد می‌تواند دفاع از آزادی و حیثیت باشد. ولی ترس از ناکامی و نیاز مفرط به کار و درآمد مانع اعمال خشونت می‌شود و اگر ناکامی شدیدتر رخ می‌داد - یعنی اخراج می‌شد- کارمند در مورد رئیس خویش، خشونت بالقوه خود را به فعل تبدیل می‌کرد. پس می‌توان گفت که ترس از ناکامی دلیلی است تا خشونت واکنشی جای خود را به خشونت نهفته و یا نمایشی بدهد و اثرش را آزاد نکند.

«چنان ناسزا گفت کز خویش رفتم
به نرمی نگاهی به هر سو فکندم
نهانی، ز رحم و ز رقت، نشانی
سراپای من شعله خشم و کین شد
لبم باز شد تا به فریاد گویم:
از آن در چنین پایه‌یی استواری
کدامین هنر داری از من فرونتر
ترا گر نبود این هنرها که گفتم،
ولی زان همه گفته‌ها برنیامد
که دانسته بودم که نان خواهد از من

پریشان شدم زان همه هرزه‌گویی
گریزنده از بیم بی‌آبرویی
به چشمان یاران همکار دیدم
ز دل ناله‌یی آتشین بر کشیدم
چه نازی که این منصب و پایه‌داری؟
که از پستی و سفلگی مایه داری!
مگر دزدی و ژاژخایی و پستی؟
نبودی در این پایه کامروز هستی...!
ز لب‌های خشکم مگر دود آهی؛
زن خسته‌یی، کودک بی‌گناهی...»
(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۷۶-۷۴)

الف - ۲-۲-۱) خشونت واکنشی انتقام‌جویانه

«صورت دیگر خشونت واکنشی که در مسیر بیماری گامی فراتر نهاده است،

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۷۵

خشونت انتقام‌جویانه است. این خشونت از کنش دفاعی برخوردار نیست بلکه تلاش نامعقولی است برای خنثی کردن کاری که قبلاً به طور واقعی انجام پذیرفته است» (فروم، ۱۳۸۷: ۲۰). داستان شعر "هو"، از این قرار است که مردی در کمال بی‌توجهی به همسر اول و فرزندان‌ش که در عین فقر و بی‌پولی روزگار سختی می‌گذرانند با زنی دیگر ازدواج کرده است. همسر دوم این فرد نیز در همان ساختمانی که خانواده‌ی اول زندگی می‌کنند، سکونت می‌کند. زن نخستین، شبی زهر در آب اتاق همسر و هوویش می‌ریزد تا یکی از آن بمیرد که در هر دو صورت، اندکی از درد دلش بکاهد! کم‌توجهی مرد به زن اول باعث بروز خشونت واکنشی شده است. انگیزه‌ی بوجود آمدن خشونت واکنشی انتقام‌جویانه، در مثال زیر مشهود است:

«طفل من بیمار بود، اما پدر نقل و شیرینی پی این زن خرید!
من به سختی ساختم تا بهر او دستبند و جامه و دامن خرید!»
(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۲۵۶)

در بند دوم دیده می‌شود که تصور خوشی همسرش - که احتمالاً ساخته‌ی ذهن و سواسی اوست - با زنی غیر از او، حقد و کینه را تا حد بیماری بالا می‌برد. تا این‌که اقدامی خشن می‌نماید.

«دست لرزانش به سوی آب رفت گرد بی‌رنگی میان جام ریخت
قطره‌های گرم و شفاف عرق از رخ آن دیو خون‌آشام ریخت»
(همان: ۲۵۷)

زن را می‌توان بیمار روانی نامید زیرا یکی از دو هدف را دنبال می‌کند: ۱. مربوط به خشونت واکنشی است. چنان‌که عنوان می‌دارد: «مرا همسر بماند بی‌رقیب» با این انگیزه‌ی خشونت می‌خواهد تا از مایملک مورد تعرض خود یعنی شوهرش، دفاع نماید. ۲. با احتمال این‌که شوهر از آن آب بخورد انگیزه‌ی دوم که همان انگیزه‌ی انتقام‌جویانه است پا به صحنه‌ی جرم می‌گذارد. «یا رقیب سفله بی‌همسر شود» در

این صورت به زعم خود از همسر نامرد خویش انتقام گرفته، در نتیجه از شر این زن غاصب خلاصی یافته است.

رفتار خشونت انتقامی، بر پایه عقل نیست و معمولاً نتایج فاجعه‌باری به دنبال دارد چنان‌که در ادامه شعر می‌بینیم که داستان آن‌گونه که پیش‌بینی و طرح‌ریزی شده بود، اتفاق نیفتاد:

«ساعتی بگذشت و کس پنداشتی
جام را بگرفت و بر لب‌ها نهاد...
دیده را بگشود تا بیند کدام
جامه مرگ و فنا پوشیده بود:
همسرش را با رقیبش خفته دید!
لیک طفلش جام را نوشیده بود!»
(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۲۵۱)

داستان بدین جا ختم نشد و باعث پدیدار شدن خشونت جبرانی می‌شود:

«چون سپند از جای جست و بی‌درنگ
مانده‌های جام را خود سرکشید،
طفل را بر دوش افکند و دوید،
نعره‌ها از پرده دل برکشید:
وای مردم! مادری فرزند کشت!
رحم بر چشمان گریانش کنید!
طفل من نوشیده زهری هولناک
همتی! شاید که درمانش کنید...»
(همان)

الف - ۲-۳) خشونت جبرانی

«خشونت‌تی که به صورت جانشینی برای فعالیت زایا و بارور در شخص ناتوان به وجود می‌آید. خشونت جبرانی نمودی سطحی و حاصل تجربه‌های تلخ، عادات بد و نظایر این‌ها نیست. بلکه قدرتی است به شدت و نیرومندی آرزوی زیستن. به سبب نیرومندی‌اش، دقیقاً طغیان زندگی در برابر درماندگی آن است؛ و اگر نمی‌تواند زندگی بیافریند باید آن را نابود سازد، از میل به تخریب و خشونت سادیستی برخوردار است» (فروم، ۱۳۸۷: ۲۸-۲۵). در داستان سیمین بهبهانی نیز این اتفاق افتاد، مادر قاتل به جبران این‌که دیگر نمی‌تواند به کودک خویش زندگی بخشد، دست به

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۷۷

انتحار می‌زند. در این آشوب فکری، از مردم کمک می‌خواهد تا بلکه فرزندش را شفا داده، از مرگ برهانند. چنین تحولاتی اغلب راه بازگشت ندارند.^۵

الف ۲-۳-۱) در هم شکستن ایمان، باعث بروز خشونت جبرانی

«کودک زندگی را با ایمان به نیکی، محبت و عدالت آغاز می‌کند. نوزاد به گرمای آغوش مادر در وقت سرما و پناه او به وقت بیماری ایمان دارد. این ایمان می‌تواند به مادر، پدر، پدربزرگ یا مادربزرگ، یا هر شخص نزدیک دیگری باشد و می‌توان آن را سایه‌ای از ایمان به خدا توصیف کرد. در بسیاری از افراد، این ایمان در سال‌های نخستین درهم می‌شکند... کودک مرگ پرندۀ کوچکی را که دوست دارد تجربه می‌کند و ایمانش به خوبی و عدالت خداوند درهم می‌شکند... و با فریب خوردن از یک دوست، یک معشوقه، یک معلم یک پیشوای دینی یا سیاسی که مورد اعتماد بوده است عکس‌العمل شخص ممکن است این باشد که وابستگی خود را به کسی که موجب ناامیدیش شده از دست بدهد و یا استقلال بیشتری بیابد... یا از زندگی نفرت پیدا کند... شخص آرزومند است ثابت کند که زندگی شر است. انسان‌ها شیرینند و خودش نیز شیرین است. بدین ترتیب، انسانی که عاشق و معتقد به زندگی است ولی از آن نومید شده است به یک عیب‌جو و یک ویران‌گر تبدیل می‌شود.» (فروم، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۲)

در مثال زیر شاعر زمینه‌های وجود آمدن خشونت جبرانی را نشان داده، هرچند صورت وخیم و مستقیم آن را به تصویر نکشیده است. حتی شاعر در بیت ماقبل آخر چنان عصبانی است که از چشم خون‌فشان مدد می‌خواهد (به صورت نمادین) تا از تمناها و آرزوهایی که انتظار می‌رفت به وقوع پیوندد، و اکنون ناامید شده است، دفاع کند. ولی در بیت آخر به خود تسلی می‌دهد و نشان می‌دهد که دیگر نمی‌خواهد ادامهٔ ماجرا را که شاید به خشونت منتهی می‌شد، پی بگیرد. کارن‌هورنای

نیز، به این خشونت اشاره می‌کند: «رد شدن تمناها علاوه بر این که موجب تحریک و طغیان اضطراب آن‌ها می‌شود آن را مرادف با تحقیر نیز می‌پندارد... بنابراین تولید خشم و کینه شدیدی در او می‌نماید که ممکن است ظاهر یا مخفی باشد.» (هورنای، ۱۳۶۶: ۱۷۳)

در این شعر نیز ناامیدی و شکست ایمان، می‌تواند موجب اعمال خشونت مخفی به صورت کینه یا به صورت آشکار به صورت جبرانی شود و شاعر با بکارگیری کلماتی که از ناخودآگاه می‌تراود، آن را نشان داده است:

«گفتند: شام تیره محنت سحر شود،

خورشید بخت ما ز افق جلوه‌گر شود

گفتند این شرنگ که دارم به جام خویش

روزی به کام تشنه، چو شهد و شکر شود

گفتند: هست خضری و او رهنمای ماست؛

ما را به کوی عشق و وفا راهبر شود

گفتند: بی‌گمان بت چوبین زور و زر

از شعله‌های آه کسان شعله‌ور شود»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۲۷۵)

در نُه بیت نخست، شاعر تنها به نقل قول می‌پردازد که انتظار تحقق وعده می‌رفت. در نُه بیت دیگر شعر، (این برابری قابل توجه است) با لحنی که نشان می‌دهد راوی خشمگین است، به بدگویی از وعده‌دهندگان (که مادر مثالی بودند یعنی زمانی مورد پرستش قرار می‌گرفتند) می‌پردازد و گاهی نیز، به صورت غیرمستقیم دشنام می‌دهد. دشنام را می‌توان در زیر مجموعه خشونت جبرانی طبقه‌بندی کرد. در واقع دشنام برای جبران عصبانیت فردی و از صور خفیف‌تر خشونت جبرانی است.

«گفتند: شب سحر شود، اما سحر نشد وین شام، تیره‌تر شود و تیره‌تر شود

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۷۹

گفتند و گفته‌ها همه رنگ فریب داشت شاخ فریب و حيله کجا بارور شود؟
آنان که دم ز پاکی دامان خود زدند، ننگین ز ننگشان همه بحر و بر شود
نام‌آوران خلق فریبند و نامشان دشنام کودکان سر رهگذر شود»
(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۲۷۶)

و در نهایت این تضادها به یأس منجر می‌شود و در نتیجه ایمان شکسته می‌شود:
«ای آفتاب عشق و امید از حجاب ابر ترسم به در نیایی و جانم به در شود
ای شام قیرگون که سحر از پی تو نیست دانم به سرنیایی و عمرم به سر شود»
(همان)

نکته اساسی که در پایان شعر منظور ماست واکنشی است که شاعر - یا کس دیگر- در مقابل ناامیدی و شکستن ایمان از خود بروز می‌دهد. فروم عقیده داشت که اگر فرد استقلال پیدا نکند دچار خشونت‌های جبرانی خواهد شد یعنی عزم و اراده‌اش را معطوف به از بین بردن حیات می‌کند، چه حیات خود و چه حیات دیگران. اولین واکنش که در شعر مشهود است از ناخودآگاه شاعر، در کلماتی بروز می‌کند که نشان دهنده خشونت جبرانی است مانند: خون، جگر، خون‌فشان.

«ای چشم خون‌فشان، مددی تا زهمتت انشای این چکامه به خون جگر شود»
(همان)

البته انسانی که عقل را در اختیار دارد به حد جنون نمی‌رسد و خشونت خود را کنترل می‌کند. کنترل خشونت در این شعر نیز مشهود است. مانند این بیت که حاوی کلماتی که نشانه التیام زخم ناشی از ناامیدی و شکستن ایمان است، می‌باشد:
«سیمین حکایت غم خود بیش از این مکن

بگذار شرح ماتم ما مختصر شود»

(همان)

در موارد حاد وجدان تقریباً از بین می‌رود و با این‌که اعتقاد به شریر بودن دارد، ولی جامعه را نیز منبع شر می‌داند به همین خاطر اقدام به خشونت‌های جبرانی

می‌نماید.^۶ در روان‌شناسی تحلیل رفتار متقابل، مرحله بدتری نیز وجود دارد که اگر شکست ایمان ادامه یابد، کودک نتیجه خواهد گرفت که: «من خوب هستم، شما خوب نیستید» اینجاست که خشونت خون‌آشامی دیرینه به وجود می‌آید. یعنی وجدان کلاً از بین می‌رود و جای آن انگیزه‌ای به وجود می‌آید که یا جامعه را با خود همراه سازد یا اقدام به انهدام آن نماید. عملیات‌هایی که گروه‌های افراطی انجام می‌دهند از این نوع هستند، یعنی هرکس که با ایشان هم اعتقاد نیست، خونس مباح است.

الف -۳) خودشیفتگی

خودشیفتگی (Narcissism):^۷ «افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته با احساس عمیق اهمیت شخصی، احساسات خودبزرگ‌بینی و به نوعی بی‌نظیر بودن مشخص هستند» (سادوک، ۱۳۸۱: ۲ / ۴۹۵) «مهم‌ترین ویژگی اختلال شخصیت خودشیفته احساس زنده خودوالابینی است. ویژگی‌های این اختلال عبارت‌اند از: خودشیفتگی مداوم، خیال‌پردازی درباره موفقیت نامحدود، قدرت و زیبایی، نیازهای خودنمایی برای تحسین شدن، استفاده از معیارهای مطلوب‌تر برای ارزیابی خود تا برای قضاوت کردن درباره دیگران. انتقاد، بی‌تفاوتی دیگران و تهدید شدن عزت نفس، با پاسخ‌های اغراق‌آمیز خشم، شرم، سرافکندگی، یا بیهودگی مواجه می‌شوند» (روزنهان، ۱۳۸۲: ۲ / ۳۵۴) اریک فروم خودشیفتگی را در دو عنوان یعنی فردی و اجتماعی بررسی کرده است.

الف -۳-۱) خودشیفتگی فردی

«یکی از کشفیات نافع و جامع فروید نظریه خودشیفتگی اوست. و از آن برای فهم پدیدارهایی چون روان‌پریشی، عشق، اضطراب اخصا (ترس از اختگی) حسد،

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۶۳-۹۴ □ ۸۱

سادیسم و همچنین درک پدیدارهای جمعی از قبیل آمادگی طبقات ستم‌دیده برای وفاداری نسبت به فرمان‌روایان خویش سود می‌جوید» (فروم، ۱۳۱۷: ۶۸). علل بوجود آمدن خودشیفتگی را می‌توان چنین شرح داد: «اگر والدین کودک، خود دچار تثبیت‌های خودشیفته‌وار و بنابراین سخت ناهمدل و غیرقابل اعتماد باشند، یا کودک ناگهان از والد یا جانشین والد جدا شود یا عمیقاً از آن‌ها سرخورده گردد، موجب انواع اختلالات روانی می‌گردد» (وولف، ۱۳۱۶: ۴۹۵). به نظر فروم، خودشیفتگی فردی و اجتماعی از نمودهای شر است. هرچند که جنین به خود و مادرش، عشق می‌ورزد و این تعلق خاطر اسباب زندگی وی را فراهم می‌آورد ولی در نهایت در دست شر و مرگ به ابزار کشتار و کاهش نیروهای معنوی تبدیل می‌شود. «پس به این پی‌آمد متناقض می‌رسیم که خودشیفتگی، هم برای بقا ضروری است و هم تهدید برای آن به حساب می‌آید.» (فروم، ۱۳۱۷: ۱۴)

الف -۳-۲) خودشیفتگی اجتماعی

در خودشیفتگی اجتماعی، گروه به جای فرد در نظر گرفته می‌شود و همان تعاریف و مشخصه‌ها این‌بار برای جمع به کار می‌شود: «در مورد آسیب‌شناسی خودشیفتگی گروهی، بسان خودشیفتگی فردی، آشکارترین و شایع‌ترین عارضه، فقدان عینیت و قضاوت معقول است. واکنش جریحه‌دار شدن خودشیفتگی گروه، همان خشم [صور گوناگون خشونت] است. خوار شمردن نمادهای خودشیفتگی گروهی غالباً خشمی تا سرحد جنون آفریده است» (فروم، ۱۳۱۷: ۱۰۰). یونگ در کتاب "روان‌شناسی و دین" می‌گوید «تغییری که از هجوم نیروهای دسته‌جمعی در اخلاق انسان حاصل می‌شود شگفت‌انگیز است. یک شخص مهربان و معقول ممکن است مبدل به یک دیوانه یا یک جانور درنده شود. در حقیقت یک مرض روحی کافی است تا قدرتی را به‌وجود آورد که دفع آن با وسایل معقول ممکن نباشد. در

حماسه بابلی گیلگمش، وقتی تکبر و بلندپروازی گیلگمش خدایان را تحریک می‌کند، این‌ها مردی را ایجاد و خلق می‌کنند که در قدرت با او برابری کند تا به این وسیله به جاه‌طلبی ناشایست او خاتمه دهند» (یونگ، ۱۳۹۰: ب: ۱۶-۱۴) سیمین بهبهانی در حادثه کشتار انقلابیون سروده است:

«سازش می‌پسندید با هیچ بهانه
از ریشه بیرید آن دست که در باغ
کز خون شهیدان رودی است روانه
می‌کند شکوفه می‌سوخند جوانه»
(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۵۹۱)

تهییج اجتماع با یادآوری مظلومیت گروهی، تعدی ظالم، شهادت هم‌کیشان، برای رویارویی با ظلم، از ابزار قیام است. اگر گروه پس از اتمام انقلاب، و پس از حصول پیروزی، در هیجان حاصل از خودشیفتگی، سکه برای قیام ضروری بود- بماند، قضاوت معقول برای ایجاد آرامش و تعالی صورت نمی‌پذیرد. به طور خلاصه، اجتماع، جنگ و کشتار (خشونت) را برای دفاع، مقدس می‌داند و پس از دریافت استقلال، جنگ و خشونت مخل تعالی است. در خشونت تدافعی، فرد از حالت روانی خویش ناراضی است، و با میل و لذت خونریزی نمی‌کند و از این‌که کسی جان خود را از دست بدهد ناراحت است، اما در خشونت‌های مرضی این‌گونه نیست و خون‌ریز، از خون‌خواری خود لذت می‌برد:

«نمی‌توانم ببینم جنازه‌ای بر زمین است،

که بر خطوط مهیبش گلوله‌ها نقطه‌چین است
نمی‌توانم ببینم به خاک و خارا فتاده

اگرچه خشم تو گوید: سزای دشمن همین است
خدای داند که دشمن اگر دمارم برآرد

به کشتنش دل ندارم که مذهب من چنین است»

(همان: ۵۹۵)

الف -۳-۳) مقابله با خودشیفتگی^۸

«آدمی با رها کردن کامل خودشیفتگی فردی و گروهی به بلوغ یا پختگی کامل دست می‌یابد. این هدف پرورش روان که با اصطلاح روان‌شناسی بیان شده است، در اصل همان است که پیشوایان بزرگ روحانی نوع بشر با کلام دینی - روحانی آن را بیان داشته‌اند» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۰۶). یونگ در کتاب "روان‌شناسی و کیمیاگری" در مورد روان خودآگاهی که از طرف منفی رشد نموده، یعنی تنها در خوددیدن محدود شده است، می‌گوید: «خودآگاهی متورم همیشه خودمرکزبین و نسبت به همه چیز جز وجود خودش ناآگاه است یعنی قادر به عبرت گرفتن از گذشته نیست و توان درک وقایع عصر خویش را ندارد و نیز نمی‌تواند در مورد آینده نتیجه‌گیری درست کند» (یونگ، ۱۳۹۰: ج ۶۵۰). مولانا در این باره می‌گوید:

«بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید
تا خطاب ارجعی را بشنوید
تا به گفت و گوی بیداری دری
تو ز گفت خواب، بویی کی بری
...گفت و گوی ظاهر، آمد چون غبار
مدتی خاموش خو کن، هوش‌دار»
(مولوی، ۱۳۸۰: ۴۰/۱)

بهبهانی درباره تهییج عامل خودشیفتگی فردی و جمعی، که به حب وطن و دم مخالفان برمی‌انگیزاند، می‌گوید:

«گویدم که به تندی، دم بی‌وطنان کن
بی‌وطن‌تری از خود گویمش که نجویم
من کلاله مه‌رم سربه‌سر همه گیتی
مرز و بوم و دیارم شهر و خانه و کویم»
(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۵۷۹)

عامل خودشیفتگی، او را به کینه تشویق می‌کند و جواب می‌شنود:

«گویدم که: به کین شو، خیز و راه عدو زن
گویمش که: نباشد غیر کینه عدویم»
(همان)

ابیات فوق، خالی از نشانه‌های تباهی و فاقد ابزارهای مرگ‌پرستانه است. زیرا

شاعر در انتظار فروافتادن واژه‌های جنگ و کینه، آتش و سرب، کمان و دود، از واژه‌نامه روزگار است. او خودشیفتگی فردی و اجتماعی را با خودشیفتگی جهانی و نسل بشری معاوضه کرده است:

«من نسیم بهشتم هرکجا که گذشتم مهربانی دستی مست درگشوده به رویم
تا ز ساغر سیمین مست باده عشقم دیگر از چه فریبی با شکسته سبویم»
(همان)

بهبهانی در این شعر، موازی با گفته فروم، موضع شیفتگی را از فرد و نژاد و ملت و مذهب به نوع بشر تغییر داده است. فروم اعتقاد داشت که آسان‌ترین راه مقابله با آسیب‌های خودشیفتگی که منجر به فاجعه‌های بشری و اجتماعی می‌شود تغییر موضوع آن است (فروم، ۱۳۱۷: ۱۰۷) «در شرایطی که انسان از طریق توانمندی‌هایش با جهان عینی ارتباط برقرار می‌کند، جهان خارج برای او واقعی می‌شود و در واقع فقط عشق است که انسان را چنان می‌سازد که حقیقتاً به واقعیت جهان عینی خارج از خودش باور بیاورد.» (فروم، ۱۳۱۶: ۵۲)

الف - ۴) علقه مادر، همبودی زناگونه، مادر مثالی

«آدمی از لحظه تولد دستخوش دو گرایش متضاد می‌شود: یکی پدیدار شدن در نور و دیگری بازگشت به زهدان مادر؛ یکی برای خطر کردن در کسب استقلال و دیگری برای سعی در جلب حمایت و اتکا. از لحاظ تکوینی، مادر نخستین مظهر قدرتی است که حامی و ضامن اطمینان انسان است. خانواده، طایفه و همه کسانی که با او همخون هستند و در یک جا به دنیا آمده‌اند، جانشین یا مکمل شخص مادر می‌شوند. نژاد، ملت، دین، یا احزاب، مادران و تأمین‌کنندگان حمایت و محبت محسوب می‌گردند» (فروم، ۱۳۱۷: ۱۱۷) «به همان اندازه که کودک از این دنیا بیرون می‌آید، به تنهایی خود پی می‌برد و با این حقیقت که وجودی است جدا از دیگران

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۸۵

آشنا می‌شود. تا هنگامی که شخص جزء مکملی از این دنیا بود از امکانات و مسؤولیت‌های عمل فردی بی‌خبر، لزومی برای ترس از آن وجود نداشت. اما وقتی کسی فردیت یافت، باید در برابر دنیا و جنبه‌های خطرناک و نیرومند آن‌ها تنها بایستد» (فروم، ۱۳۹۱: ۴۹). نماد مادر مثالی یونگ «مادر واقعی، مادر بزرگ، مادرزن و مادرشوهر، دایه و مجازاً مفاهیمی مانند فردوس، ملکوت، کشور، آسمان، زمین، جنگل، دریا و یا هر آب ساکن و بسیاری از حیوانات مفید مانند گاو» (یونگ، ۱۳۹۰/الف: ۲۳) را در بر می‌گیرد.

«ای شگرف ای ژرف، ای پرشور، ای دریای عشق

در وجودت خویش را چون قطره ویران می‌کنم»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۵۴۷)

«همه این مظاهر ممکن است دارای معنایی مثبت و مطلوب و یا معنایی منفی و اهریمنی باشند. از وجوه متضاد عبارتند از جادوگر، اژدها، گور، آب ژرف.» (یونگ، ۱۳۹۰/الف: ۲۳)

در بیت سیمین بهبهانی، آب و دریای ژرف نشانه‌ی وجه منفی مادر مثالی می‌باشد. مفهوم «ویران کردن خویشتن در وجود وی» یعنی عدم استقلال که فروم از آن سخن می‌گوید، ضلع منفی و تنفرآور مادر است، هرچند در بادی امر مثبت می‌نماید و نشانه‌ی عشق واقعی در ادبیات است. «علقه‌ی زناگونه به مادر نه تنها اشتیاق به محبت و حمایت مادر، بلکه همچنین هراس از او را می‌رساند. این ترس پیش از هر چیز حاصل اتکا است که حس استقلال و نیرومندی شخص را ضعیف می‌کند» (فروم، ۱۳۸۱: ۱۱۹) «تشبیه با مادر در سطح خفیف نسبتاً شایع است. چنین مردانی به زنی نیاز دارند [و بالعکس] که به آن‌ها آسایش ببخشد، دوستشان بدارد و تحسین‌شان کند.» (همان: ۱۲۱)

شبی به امن حریم تو راه خواهم برد به زینهار دو چشمت، پناه خواهم برد

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۵۳۴)

در این غزل، بازگشت به زهدان مادر، و نیاز به حمایت وی، نمایان است. از طرف دیگر اشاره به حجله‌گاه خورشید و ماه^۹ می‌نماید که در اساطیر دارای جنسیت هستند. روان ناخودآگاه به بطن مادر خویش بازگشته است و تا آنجا رجعت نموده است که انگار وجود ندارد و در ابتدای راه خلقت خویش، حجله‌گاه خورشید(پدر) و ماه (مادر) را تصور می‌نماید.

«دو طاق اطللس سبز نگاه نرم تو را

به حجله خانه خورشید و ماه خواهم برد»

(همان)

وابستگی به مادر و تثبیت زناگونه با وی، در این بیت مشهود است:

«سزای پیش‌کشت در حضور وصل، تنی

چو آهوان حرم، بی‌گناه خواهم برد»

(همان)

"حرم" می‌تواند نماد بطن مادر و "تن بی‌گناه مانند آهو"، کودک درون انسان است که آغوش مادر (حرم) را امن‌ترین مکان عالم می‌داند. "حرم"، یادآور و تداعی‌کننده "امن و امنیت" است. همچنین «معبد، نماد آسمان است... نقش خیالی گنبد آسمانی در سقف به جایگاه می‌ترا داده می‌شد، که تصاویر خورشید و ماه و... در آن نقش شده است» (مال، ۱۳۹۰: ۱۸۵) علاقه به امنیت حرم و ارتباط آن با خورشید و ماه و آسمان و بطن مادر، علاقه‌ای ظریف است که ثابت می‌کند تثبیت یافته مادری از استقلال نفور و به حمایت مشتاق است. «مادر حامل تصویر ذاتی ماده طبیعت و ماده روح هر چیزی است که زندگی را در بردارد و ما فرزندان هستیم که به او و نیز به بی‌رحمی او سپرده شده‌ایم» (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۲۵) تنی که به آهوی بی‌گناه تشبیه شده، انسانی خودشیفته است که از مقابل مردم بیگانه یعنی خطر، فرار کرده به امنیت دست می‌آویزد. عدم استقلال و فراری بودن از مردم (دشمن و حوادث) در این بیت

مشهود است:

«ز سوز سینه خود تا کنام باور خلق لبان سوخته‌ات را گواه خواهم برد»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۵۳۴)

کنام در لغت‌نامه دهخدا به معنی آشیان انسان و حیوان و پرنده آمده است. ولی بیشتر، معنی آرامش‌گاه و چراگاه دد و دام از آن مستفاد می‌شود. علاوه بر این در شعر سیمین بهبهانی، باور خلق به درنده‌ای تشبیه شده است که به جنگ آمده است و از این مرافعه سوز سینه حاصل شده است. او نیز مجبور به ارائه گواه می‌گردد. با این مقدمه خودشیفتگی فرد در مقابل اجتماع نمایان است که باور ایشان، پست و سوز سینه من، رفیع و در عین حال بدون همراه و همیار قلمداد شده است. لبان سوخته به عنوان مادر حمایت‌کننده در این اجتماع درنده‌خو حامی او است. فروم نیز اشاره کرده است که "اوی خودشیفته و مادر"، بهترین مردماند که در مقابل جامعه بد قرار گرفته‌اند. (فروم، ۱۳۸۷: ۱۳۱)

«دردا که مانده سترون زهدان خاک خزانی

پس کی ز دانه برویم؟ پس کی ز شاخه بیالم

می‌خواستم شده باشم هر بهترین که توان شد

می‌خواستم ولی اکنون دیگر نمانده مجالم

خط ادامه - دریغا- پایان گرفت و من اکنون

در انتهای سقوطم در ابتدای زوالم»

(بهبهانی، ۱۳۸۱: ۵۵۴)

تلاش برای رویش و استقلال - با فعل‌های برویم، بیالم، می‌خواستم مشخص می‌شود - از مادر مثالی - زهدان، خاک، دانه، شاخه - در ابیات مشهود است، که لاجرم به عدم استقلال - سقوط و زوال - می‌انجامد. با تحلیل مؤجز شعر "در لجة سرگردانی" سیمین بهبهانی، بحث همبودی زناگونه را به پایان می‌بریم.

«در لَجَّة سرگردانی، چون گوی شناور بودم

با آن همه نافرمانی، محکوم مقدر بودم»

(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۵۶۷)

"لَجَّة سرگردانی" بطن مادر را نشان می‌دهد. کودک چون گوی، هرچند در آرامش، اما شناور سرگردان است. نافرمانی، استقلال‌خواهی و فرار از مادر و قصد تجربه‌آموزی را در ذهن متبادر می‌نماید. محکوم بودن کودک در بطن مادر امری زیست محیطی است و قادر بودن وی نشان از اراده‌اش بر رهایی از حصار تنگ زهدان و رویارویی با دنیای پیرامون است. مادر اجازه آزادی نمی‌دهد. بنابراین کودک، طبق تلقین مادر مثالی، تلاش برای تجربه را نافرمانی می‌پندارد. ماندن در سیطره مادر را دوست ندارد، زیرا زندگی خود را بدون نوآوری تشخیص می‌دهد و شناختش را تقلیدی و عاری از استقلال، محدود و بی‌اثر می‌داند. با این‌که در امان بودنش را قبول دارد ولی ناشناخته‌ها کردن دنیای پیرامون را عیب می‌شمرد.

«نی غرقه شدم، نی‌رستم، نی راه کران دانستم،

نی هیچ فراتر جستم، نی هیچ فروتر بودم

بی نو شدن و فرسودن، بی کاستن و افزودن

در بودن و در نابودن پیوسته برابر بودم

با خوردی و خفتی راضی، با گفت و شنفتی راضی

با لانه و جفتی راضی، مانای کبوتر بودم»

(همان)

انسان در زندان مادر، هرچند از حوادث در امان است اما به تصویری شبیه است که در دیوار معبد، هرچند نیایش‌ها را می‌شنود، رفتار و حالات و سخنان انسان‌های خوب را در مقابل خدا، می‌بیند و در کل همیشه روبه خداست ولی از فیض الهی بی‌بهره است.

«از بیم، چنین بیمارم، تصویرم و بر دیوارم

نشوده کسی گفتارم دیری که مصور بودم»

(همان)

شناخت القایی کودک، بدون اخذ تجربه و فاقد شناخت انسان‌محور، دیکته‌ای است از طرف مادر مثالی (والدین، معلم، دین) و کودک به خاطر این‌که از خشونت مادر مثالی در هراس است، یا به خاطر این‌که از عواقب استقلال خود، بیم دارد، به وعده‌ها امیدوار و از عقوبت هراسناک، مطیع چشم و گوش بسته‌ای می‌گردد که مطلوب والد سرزنش‌گر و تشویق‌کننده می‌باشد، بدون هیچ انعطافی و بدون هیچ آرامشی.

نتیجه

اریک فروم با تکمیل نظریه ناخودآگاه فردی و اجتماعی فروید و یونگ، بر این نظر که روان شاعر، روانی است فردی - اجتماعی، صحّه می‌گذارد و اثبات می‌کند شعر نه حاصل روان مجرد شاعر، بلکه نتیجه همکاری خودآگاه و ناخودآگاه فرد و اجتماع از زبان هنری هنرمند، است. بنابراین شاعر، بیمار روانی و شعر، هذیان بیماری مالیخولیایی نیست که با معاینه نبض شعر و شاعر بتوان برای وی نسخه‌ای بیچید.

با تحلیل شعر سیمین بهبهانی در می‌یابیم که با توجه به دوران سیاسی زندگی وی، نمادهای خشونت نمایشی (شعارهای سیاسی، عرض‌اندام‌های مانورگونه و...)، خشونت واکنشی (در هنگام انقلاب، و جنگ تحمیلی و...)، خشونت‌های جبرانی در میان جامعه مانند انتحار مادری که ناخواسته زمینه‌های قتل فرزند خویش را فراهم نموده بود، به روشنی دیده می‌شود. با تکیه بر کتاب "دل آدمی" اریک فروم، اثبات می‌شود که این نوع خشونت‌ها از نشانه‌های تباهی‌اند. تباهی‌ای که میل به شر در

آن‌ها مشهود بود. قسمتی از دیوان سیمین بهبهانی، که مربوط به زمان‌های استبداد، و تغییرات نظام حکومتی ایران می‌باشد، از خشونت‌های نمایشی و صور دیگر آن، نمودهای فراوانی دارد. با بررسی و مقایسه کهن‌الگوی مادر مثالی از دیدگاه یونگ و علقه هم‌بودی زناگونه با مادر اریک فروم، می‌توان به این نتیجه رسید که شباهت‌های فراوان میان این دو کهن‌الگو وجود دارد و در حقیقت در تعریف، یکی هستند ولی در زمان عملکرد، در روان فردی و اجتماعی کارکردهای متفاوتی دارند. شعر سیمین نیز از این کهن‌الگوی خاص، مملو بود. مانند عشق به وطن، عشق به نمادهای مادر، مانند دریا، طبیعت، خورشید و ماه، حرم، غار و... ولی دانستیم که این نوع علاقه اگر در تضاد با آزادی و استقلال فردی باشد، با این‌که نشان‌دهنده آرامش است، از نمادهای تباهی‌اند.

خودشیفتگی فردی در شعر شاعران کلاسیک بسیار به چشم می‌خورد مانند خودستایی و برتری‌جویی‌های شعری بر رقیب. ولی آنچه که ما را به تعجب وا می‌دارد این است که نمود خودشیفتگی فردی، در شعر سیمین چندان عمیق نیست. شعر وی از یکی از نمادهای تباهی که خودشیفتگی فردی بود تهی است و در مقابل و به خاطر اصلاح خوی زشت خودشیفتگی فردی، به تعویض آن با خودشیفتگی اجتماعی پرداخته است، البته خودشیفتگی اجتماعی، اگر با خشونت‌های کنترل‌شده نمایشی همراه باشد و حتی در مقام دفاع از ملیت، به خشونت واکنشی تبدیل شود، از نشانه‌های رشد است ولی اگر مانند نازی‌ها به خشونت‌های سادیستی بینجامد، در خدمت تباهی و مرگ است. بهبهانی جهان را به برابری دعوت کرده، نشانه‌های رشد را با استفاده از عشق جهانی و انسانی تقویت نموده است و شعرش رفته‌رفته که شاعر به امروز نزدیک می‌شود، از نشانه‌های تباهی خالی‌تر و از نشانه‌های زندگی و رشد، انباشته‌تر می‌شود.

پی‌نوشت:

۱. اریک فروم «به سال ۱۹۰۰ در فرانکفورت آلمان به دنیا آمد، پس از تحصیلات مقدماتی، به تحصیل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پرداخت. او معتقد است که انسان خود را تنها احساس می‌کند و این احساس ناشی از این است که او برای کسب آزادی از طبیعت (مادر و یا جانشین مادر) دوری جسته و با سایر آدمیان قطع رابطه و از آنها کناره‌گیری کرده است. هر قدر آزادتر می‌شود خود را تنها تر می‌یابد. پس او به وسائلی، که ذکر خواهد شد، می‌کوشد از آزادی فرار کند» (سیاسی، ۱۳۷۴: ۱۴۹) بی‌تی از غزل سعدی مثال مناسب احساس نیاز به حمایت مادر مثالی، است «دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت/ من آزادی نمی‌خواهم، که با یوسف به زندانم» (سعدی، ۱۳۷۹: ۵۶۳) خلوت، نماد زهدان مادر و در نتیجه یادآور مادر مثالی است. عشرت، نماد آزادی است. فراری بودن از آزادی نشانه بازگشت به بطن مادر و همبودی زناگونه است. و زندان و یوسف (پیر و مراد و دوست) باز نماد مادر مثالی هستند.
۲. در آیین مزدپرستی، «شر را به وجودی در برابر خدا نسبت داده و آنرا نیز چون خدا قدیم و ازلی معرفی می‌کند، بی‌گفتگو روح شر از حیث نیرو و عظمت بیای خدا نمی‌رسد و بالاخره در برابر وی با شکست مواجه می‌گردد، با این حال در برابر خدا چون مانعی پیدا شده و اعمال آنرا محدود می‌سازد» (معین، ۱۳۸۸: ۱/ ۲۵). یونگ نیز بر پایهٔ تعلیمات دین یهود، «به شیوه‌ای ساده، یعنی از راه نسبت دادن دوگانگی به خدا، معمای شر را حل می‌کند. یهوه دو پسر داشت، مسیح و ابلیس که اولی تماماً پاک و نیک‌سرشت و دومی سراپا شریر بود. پس ناگزیر صفات آفریدگار یعنی دوگانگی و قطبیت او را می‌باید منعکس کند» (مورنو، ۱۳۹۰: ۱۹۸). سوای نظر ادیان الهی که هرکدام به نوعی بدان پرداخته‌اند، و فارغ از به چالش کشیدن نظریات موجود، نظر فروم، جالب توجه می‌نماید.
۳. تسر: نام مرد بزرگواری از پارسیان بوده است که او را موید موبدان می‌گفته‌اند و نام او بهرام خورزاد و معاصر با شاهنشاه اردشیر بابکان بوده است.
۴. سادیست یا آزارگری: انگیزهٔ بیمارگونه برای ایجاد درد در دیگران (رجوع به زمینهٔ روان‌شناسی هیلگارد، واژه‌نامهٔ توصیفی)
۵. مانند داستان فرعون که هنگام خفه شدن توبه می‌کند و جبرئیل کفی گل سیاه بر دهانش می‌نهد تا توبهٔ وی محقق نشود. (نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۹۸-۱۹۷) داستان توبهٔ فرعون به صورت نمادین، نشانهٔ این است که غالباً مسیر بازگشت باز نیست و اصلاح فجایی که انسان با دست خویش بار آورده است، امکان‌پذیر نخواهد بود.
۶. شرور بودن فرد و شر دانستن اجتماع را از دیدگاه تحلیل رفتار متقابل می‌توان چنین تعریف کرد «در پایان یک سالگی امر بسیار مهمی برای بچه اتفاق می‌افتد: راه می‌رود. دیگر لازم نیست بلندش کنند. اگر مادرش به او بی‌اعتنایی کرد و بی‌نوازش بود، اگر فقط از روی اجبار بود که در سال اول او را بلند می‌کرد نگاه‌داری می‌کرد پس حالا که بچه می‌تواند خودش بلند شود و راه برود، نشانهٔ آن است که دیگر دوران نوزادی به پایان رسیده است [با تعریف فروم ایمان به پدر و مادر می‌شکند]... اگر این وضع رهاشدگی و سخت ادامه پیدا کند و در طول دوسالگی تسکین نیابد، طفل این نتیجه‌گیری را خواهد داشت که "من خوب نیستم، شما خوب نیستید"» (هریس، ۱۳۸۹: ۶۲)
۷. «نارسیس جوان زیبایی بود که عشق را حقیر و ناچیز می‌شمرد. وی پسر خدای Cephise و الهه‌ای به نام Liriope می‌باشد. در موقع تولد او، پدر و مادرش آیندهٔ وی را از تیرزیاس جويا شدند و او جواب داد که کودک عمر زیادی خواهد کرد، اگر به خود نگاه نکند. چون نارسیس به سن رشد رسید مورد علاقهٔ جمع زیادی از دختران و الهه‌ها قرار گرفت منتهی وی به این مطالب توجهی نشان نمی‌داد. عاقبت Echo یکی از الهه‌ها عاشق او شد ولی او هم

مانند دیگران مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. اکو، از شدت یأس منزوی گشت و به حدی ضعیف و ناتوان شد که از او، جز صدایی نالان، اثری نماند. دخترانی که مورد تحقیر ناریسیس قرار گرفته بودند، تنبیه او را از خدایان خواستند. Nemesis صدای آن‌ها را شنید و مقدمات را طوری فراهم ساخت، که یک روز گرم، ناریسیس، پس از انجام شکار، مجبور شد برای رفع عطش از چشمه‌ای استفاده کند. در آن‌جا عکس صورت خود را دید و خود عاشق خود شد. وی از آن پس به دنیا بی‌اعتنا شده بود، روی تصویر خود چندان خم شد، که پس از اندک زمانی جان سپرد. در مکانی که وی جان داد، گلی روئید، که آن را ناریسیس، نام نهادند» (گریمال، ۱۳۹۱: ۶۰۵/۲)

۸. دین متعالی اسلام و راهبران دینی، پیروان را از خودشیفتگی فردی و جمعی برحذر داشته‌اند. مانند این حدیث از حضرت علی^(ع) «احذروا منافخ‌الکبر و غلبه‌الحمیة و تعصب‌الجاهلیة» (آمدی، ۱۳۸۴: ۱۷۰/۲) کبر همان خودشیفتگی فردی است که باعث توهم حمیت یعنی خودشیفتگی جمعی و در نتیجه تعصب نژادی و مذهبی می‌شود. کنفوسیوس، خودشیفتگی حاصل از علم‌اندوزی را نیز مذمت می‌کند «در روزگار گذشته مردم تحصیل علم می‌کردند، برای این‌که خود را به درجه کمال برسانند. امروز علم را برای این فرا می‌گیرند که دیگران را مجذوب و مسخر کنند» (کنفوسیوس، ۱۳۸۸: ۱۱۸) احتراز از افتخار به قومیت‌های سببی و نسبی، و در مقابل تشویق نازندگی به ادب و فضایل حمیده، از تعلیمات مولی متقیان است: «حسنُ الأدب أفضل نسب و أشرف سبب» (بrazش، ۱۳۷۱: ۲۸۰۲ / ۳) «لیست الأنساب بالآباء و الامتهات لكنها بالفضائل المحمودات» (همان) «أكرم النسب حسنُ الأدب» (وطواط، ۱۳۸۶: ۱۴۹).

۹. «خورشید به سبب غروب و طلوع خود، نماد مرگ و رستاخیز به شمار می‌آید. خورشید به طور کلی، نرینه بود و با ماه که مادینه شمرده می‌شد، بیوستگی داشت. در ژاپن خورشید؛ مادینه و ماه نرینه بود... ماه: مادر - الهه و الهه‌های وابسته به او، همیشه به ماه مربوط بودند. شکوفه ماه هنگامی که بر زمین بیفتد، هر زنی را که آن را ببعد، آبیستن می‌کند» (فرهنگ نگاره‌ای نمادها، ذیل خورشید و ماه) «Korku»های هند نیز، خود را ثمره وصلت خورشید با ماه می‌دانند» (الباده، ۱۳۸۹: ۱۴۱) از دیدگاه چینیان «یانگ، یعنی نیروی مذکر، دارای مرحله فاعلیت و حرارت و نور است... اما یین، یعنی نیروی مؤنث، در مرحله انفعال مبدأ حیات و باروری و فراوانی و تولد و تناسل و بالاخره سایه و سرما و رطوبت است» (ناس، ۱۳۸۸: ۳۲۵) در ایران باستان: «مهر، ایزد فروغ و بیکار و پاسبان عهد و پیمان است... در گردونه‌اش ابزارهای جنگ انباشته شده، تا دیوان و دروغ‌گویان و پیمان‌شکنان را بسزا رساند» (پورداد، ۱۳۹۰: ۲۴۳) و «ماه در بردارنده تخمه جانوران گوناگون آفریده دادار و فروهر و روان آفرینش» (اوشیدری، ۱۳۸۹، ذیل ماه) می‌باشد. هم (یونگ، ۱۳۹۰ الف: ۲۳)

منابع

الف) کتاب‌ها:

- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۸۴). شرح غررالحکم و دررالکلم. جلال‌الدین محدث. ج ۶. ج ۷. تهران: دانشگاه تهران.
- اتکینسون، ریتا ال و دیگران. (۱۳۸۷). متن کامل زمینه روان‌شناسی هیلگارد. محمدتقی براهنی و همکاران. ج ۹ از ویراست جدید. تهران: رشد.
- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۸۹). دانشنامه مزدیسنا. ج ۵. تهران: مرکز.
- بrazش، علی. (۱۳۷۱). المعجم المفهرس لألفاظ غررالحکم و درر الکلم. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- بهبهانی، سیمین. (۱۳۸۸). مجموعه اشعار. ج ۴. تهران: نگاه.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۹۰). فرهنگ ایران باستان. تهران: دنیای کتاب.

بررسی نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی ... • حسین رزی‌فام، دکتر علی دهقان • صص ۹۴-۶۳ □ ۹۳

۷. جعفری، محمدتقی. (۱۳۵۹). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. ۲۷ ج. تهران: فرهنگ اسلامی.
۸. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۱). لغت‌نامه. ۱۵ ج. تهران: دانشگاه تهران.
۹. روزنهان، دیویدال. و سلیگمن. (۱۳۸۲). آسیب‌شناسی روانی. ج ۳. ۲ ج. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: ارسباران.
۱۰. سادوک، بنیامین. و ویرجینیا سادوک. (۱۳۸۸). خلاصه روانپزشکی. ج ۲. ترجمه نصرت‌الله پورافکاری. تهران: شهرآب.
۱۱. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۹). کلیات سعدی. محمدعلی فروغی. ج ۱۱. تهران: امیرکبیر.
۱۲. سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۷۴). نظریه‌های شخصیت. تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۹۰). تاریخ تحلیلی شعر نو. ج ۶. ۴ ج. تهران: مرکز.
۱۴. فروم، اریک. (۱۳۸۷). دل آدمی. گیتی خوشدل. ج ۱۱. تهران: بیکان.
۱۵. _____ (۱۳۸۶). سرشت راستین انسان. فیروز جاوید. ج ۲. تهران: اختران.
۱۶. _____ (۱۳۹۱). گریز از آزادی. عزت‌الله فولادوند. ج ۱۵. تهران: مروارید.
۱۷. کنفوسیوس. (۱۳۸۸). مکالمات. حسین کاظم‌زاده. ج ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. گریمال، پیر. (۱۳۹۱). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ج ۲. ترجمه احمد بهمنش. ج ۵. تهران: امیرکبیر.
۱۹. معین، محمد. (۱۳۸۸). مزدیسنا و ادب پارسی. ج ۵. ۲ ج. تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. مورنو، آنتونیو. (۱۳۹۰). یونگ. خدایان و انسان مدرن. داریوش مهرجویی. ج ۶. تهران: مرکز.
۲۱. مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۸۰). مثنوی معنوی. ج ۲. بر اساس نسخه قونیه. قوام‌الدین خرمشاهی. ج ۵. تهران: دوستان.
۲۲. ناس، جان‌بایر. (۱۳۸۸). تاریخ جامع ادیان. علی‌اصغر حکمت. ج ۱۹. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳۸۶). قصص الانبیاء. حبیب یغمایی. ج ۵. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۴. وطواط، رشیدالدین. (۱۳۸۶). مطلوب کل‌طالب من کلام علی بن ابی‌طالب. محمود عابدی. ج ۳. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۲۵. وولف، دیوید. (۱۳۸۶). روان‌شناسی دین. محمد دهقانی. تهران: رشد.
۲۶. هال، جیمز. (۱۳۹۰). فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر. رقیه بهزادی. ج ۵. تهران: فرهنگ معاصر.
۲۷. هریس، تامس آ. (۱۳۸۹). وضعیت آخر. اسماعیل فصیح. ج ۲۶. تهران: فرهنگ نشر نو.
۲۸. هورنای، کارن. (۱۳۶۶). عصبانی‌های عصر ما. ترجمه ابراهیم خواجه‌نوری. ج ۴. تهران: شرق.
۲۹. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹). انسان و سمبول‌هایش. محود سلطانیه. ج ۷. تهران: جام.
۳۰. _____ (۱۳۹۰ الف). چهار صورت مثالی. پروین فرامزی. ج ۳. مشهد: به‌نشر.
۳۱. _____ (۱۳۹۰ ب). روان‌شناسی و دین. فؤاد روحانی. ج ۷. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۲. _____ (۱۳۹۰ ج). روان‌شناسی و کیمیاگری. پروین فرامزی. ج ۲. مشهد: به‌نشر.

ب) مقالات:

۳۳. حسن‌لی، کاووس. (پاییز ۱۳۸۵). "بررسی عناصر زندگی معاصر در شعر سیمین بهبهانی". مریم حیدری. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز (ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی). دوره بیست و پنجم. شماره سوم. صفحات ۱۰۰-۸۵.

